

پی‌جویی معنا و ریشه‌ی چند لغت در شاهنامه

بخش سوم

پیگیری این بحث به یآوری آقای حیدری ملایری و جویندگی علمی ایشان سبب شد که این بحث دامنه بگیرد و کسان دیگری در آن شرکت کنند. ایشان با نوشتن نامه به دو تن از دانشوران از ایشان در این باره نظر خواسته‌اند. با سپاس از لطف و همت دوست گرامی‌ام، این دو نظر را می‌آورم. نخستین نظر از آن آقای جلیل دوستخواه، شاه‌نامه‌شناس، است:

دوست دانشمند گرامی آقای دکتر حیدری، از دریافت پیام شما و طرح گفتمان ریشه‌شناسی‌ی یک واژه در شاهنامه، خشنود و سپاس‌گزار شدم. جستار آقای آشوری را پیشتر در نشریه‌ی *واژه*، خوانده‌بودم. او تا جایی که توانسته، برای ردیابی‌ی این واژه کوشیده‌است و کارش ستودنی‌ست. اما چنین می‌نماید که پرونده‌ی این پژوهش باید همچنان گشوده بماند تا با یافته‌های احتمالی‌ی بیشتری به برداشتی رسا و واپسین بینجامد سرگردانی‌ی پژوهنده را درباره‌ی مفهوم دقیق و درست ترکیب‌واژه‌ی «کشیده زهار» یا «هخته زهار» در کاربردهای آن در شاهنامه، به خوبی درمی‌یابم و من نیز مانند او برآنم که فرهنگ‌های فلّاسی برای روشنگری در این زمینه بسیار گنگ و نارسایند و شاید به دست آوردن نمونه‌های بیشتری از کاربرد آن در دیگر متن‌های ادبی و نیز پی‌گیری‌ی آن در گویش‌ها و شاخه‌زبان‌های فارسی، بتواند پرتوی بر این بحث بیفکند. برای نمونه در فلّاسی *اصفهان*، «زار (= زهار)» به معنی‌ی خود اندام جنسی‌ست و نه موهای گرداگرد آن و از آن موها با عنوان «موی (/ پشم) پُشتی (/ پشت) زار (/ زهار)» یاد می‌شود. در این شاخه‌زبان، چیزی برابر با «کشیده زهار» دیده نمی‌شود؛ اما از همان مفهوم «زار (= زهار)»، برمی‌آید که به فرض بودن آن، به همان مفهوم «اخته/ خایه‌کشیده» می‌توانست باشد و نه «موی برافراشته» (برای نمونه در شیر یا اسب). اما این که نوشته‌اند «اسب کشیده زهار» (هرگاه «کشیده زهار» به معنی‌ی خایه‌کشیده/اخته‌کرده باشد)، فریه و تنومند می‌شود که با کارکرد اسب پهلوانان رزم‌آور هم‌خوان نیست، جای چون و چرا دارد. در کتاب *نامه باستان*، ویلیس و گزاش شاهنامه‌ی فردوسی، نوشته‌ی دکتر میرجلال‌الدین کزازی (ج ۴، ص ۳۶۴)، در یادداشتی با روی‌کرد به بیت: «یکی رخس بودش به کردار گنگا کشیده زهار و بلند و سترگ» (داستان: فرد، ب ۷۴۸)، آمده‌است:

«زهار: شرمگاه؛ اندام زاد و رود؛ آلت تناسلی. چنان می‌نماید که این واژه از دو پاره‌ی زه+ار ساخته شده است؛ زه در معنی زایش است و در واژه‌هایی از گونه‌ی زهدان و زهی در هادیان زهی و زهزاد در معنی فرزند کاربرد یافته است. «ار» نیز بُنِ اکنون از آوردن می‌تواند بود. کشیده زهار در فرهنگ، در معنی اسب دراز‌گردن آورده شده است (دهخدا، زیر همین ترکیب)؛ لیک کشیده زهار در معنی اخته می‌تواند بود و با کنایه‌ای ایما، در معنی نیرومند و پرتک. ستورِ نر را اخته می‌کرده‌اند تا بر توش و توان و تیزپویی‌ی آن افزوده شود. از آن است که سخن‌سالارِ شروانی از ستورانی نر سخن گفته است که در آرزوی آن که باره‌ی ویژه‌ی ستوده (= ممدوح) بتوانند بود، رنجِ اختگی را به شور و شتاب برمی‌تابند: «هست از پی برنشست خاصّت / امیدِ خصی‌شدن نران را.»

در همان کتاب (ج ۵، ص ۶۶۱)، در یادداشتی با روی‌کرد به بیت: «به کردار گنگا به روز شکلا بر آن بادپایانِ هخته‌زهار» (داستان: دوازده رخ، ب ۲۸۰۴)، آمده‌است: «هخته ریختی است کوتاه‌شده از *هخته* و در معنی برکشیده و به درآورده. زهار: شرمگاه ... (ج ۴، گزارش ب ۷۴۸). از زهار، با مجاز کلّ و جزء، خایه خواسته شده است و از *هخته‌زهار*، با کنایه و ایما، نیرومند و پرتوش و تاب. خایه‌ی ستوران نرینه را می‌کشیده‌اند، تا آن‌ها نیروی خویش را در جفت‌گیری و گشنی‌کردن به زیان نبرند و به هدر ندهند. *هخته‌زهار* همان است که تازیان آن را *خصی* می‌گویند.»

* * *

اما این که آقای آشوری پرسیده است چه کسی را زهره‌ی اخته کردن شیر نر باشد؟ باید گفت که تعبیر "شیران کشیده زهار" جنبه‌ی تمثیلی و نمادین دارد و مقصود از آن، اشاره به بیشترین اندازه‌ی نیرومندی و توش و توان است و نه خایه کشیدگی‌ی واقعی.

با سپاس از آقای دوستخواه برای شرکت در این بحث، می‌خواهم چند نکته را برای نظرآزمایی طرح کنم. این که در گویش اصفهانی، و چه بسا بسیاری گویش‌های دیگر، زار (= زهار) به معنای خود آلت تناسلی یا نرگی ست و نه حتّاً بیضه، نکته‌ای ست که شاهد‌های کهن از ادبیات فارسی آن را گواهی می‌کنند. اما نکته‌ای که اکنون به نظر ام می‌رسد این است که گسترش معنای واژه‌ی "زهار" از موهای پیرامون آلت تناسلی به تمامی آن می‌باید از همان مواردی باشد که در زبان بادبان نام بردن سراسر است، به زبان خودمانی یا بی‌پیرایه، از برخی چیزها، از جمله برخی اندام‌ها و رفتارهای انسانی، مانند آلت تناسلی، ادرار کردن، دفع، یا جفت‌گیری، بی‌ادبی و بدزبانی دانسته می‌شود و واژه‌های دیگری را جانشین آن‌ها می‌کنند. مانند نشستن مستراح به جای واژه‌ی کهن تر "آبریزگاه"، و در روزگاران پسین واژه‌ی فرنگی "توالت" به جای هر دو. در مورد "آلت تناسلی" هم بردن نام بخشی از آن، یعنی خایه و بیضه -- که برای تخم مرغ هم به کار می‌رود -- لفظ زنده‌ای به‌شمار نمی‌آید. اما نام پیکره‌ی اصلی آن در زبان عادی، در زبان "ادب" همیشه جانشین‌هایی پیدا می‌کند، مانند همین "آلت تناسلی" و چیزهای دیگر، مانند نرگی. گسترش یافتن معنای زهار از موهای پیرامون آلت تناسلی به خود آن چه بسا از همین مقوله‌ی دستکاری زبان ادب در زبان طبیعی باشد. به هر حال، زهار به معنای اصلی آن، یعنی موهای رسته بر پیرامون آلت زن و مرد، همچنان به کار می‌رود، اما در گسترش معنای آن به آلت تناسلی به نظر می‌رسد که بیش تر به معنای آلت تناسلی نرینه به کار رفته است. از آلت تناسلی نرینه هم، بنا به شاهد‌های متن‌های کهن، از جمله شاهده‌ی که آقای خالقی از *همای‌نامه* آورده اند، تنها، یا بیش تر، نرگی را در بر می‌گیرد، یعنی بخش لوله‌واری را که از مجرای میان آن ادرار و منی بیرون می‌آید، نه بیضه را. این هم یک شبهه‌ی دیگر در باره‌ی درستی "اخته‌زهار" یا "هخته‌زهار" به معنای خایه کشیده.

آنچه آقای میرجلال‌الدین کزازی در مورد ریشه‌شناسی واژه‌ی "زهار" گفته اند و آقای دوستخواه از آن سند آورده اند، جای چون‌و-چرا دارد. این که زهار از ستاک زه- + ار (د آوردن) ترکیب شده باشد، به معنای "فرزندآور" (چنان که پیش از این عبدالحسین نوشین هم در *واژه‌نامه‌ی شاهنامه‌ی خود آورده است*)، گمانه‌ای ست که به آسانی نمی‌توان پذیرفت. زیرا از زهار به معنای زادآور شاهده‌ی ثبت نشده است. از این گذشته، نمونه‌ای از ترکیب با -آر، یعنی صورت کوتاه شده‌ی ستاک آوردن، نداریم، بلکه همه‌ی ترکیب‌ها با -آور است، مانند دل‌آور، جنگ‌آور، ترس‌آور، مرگ‌آور. بنا بر این، اگر ترکیبی از این گونه با زه- وجود می‌داشت می‌بایست به صورت زه‌آور باشد نه زه‌آر. تازه، اگر پایه را بر درستی این انگاره بگذاریم، این مسأله در میان است که زه‌وزاد، یا فرزند آوردن، کنش جانور مادینه است نه نرینه. کنش جانور نرینه تنها بارور کردن

جانورِ مادینه است. مثال "مادیانِ زهی" خود گواهی ست بر این نکته. به گمان من، حدس‌ها و استدلال‌های آقای ملایری و همچنین حدس آقایِ حصوری، از راه زبان‌شناسیِ تاریخی، راهبردهای درست‌تری به ریشه‌ی واژه‌ی زهار می‌تواند باشد.

در منابعی که من دیده‌ام و در بخشِ دوّم این جستار به آن‌ها اشاره کرده‌ام، گفته‌اند که اخته کردن اسب را رام و رهوار می‌کند. بدین‌سان، اسبانِ چموش را برای سواری دست‌آموز و فرمانبر می‌کنند. امّا، این که آقای کزازی گفته‌اند که آن‌ها را "نیرومند و تیزتک" می‌کند، باید از منابع اسب‌شناسی گواهی برای آن آورده شود. باری، این پرسش که آیا با اسبانِ جنگی نیز همان کاری را می‌کرده‌اند که با اسبِ سواری، هنوز نیاز به پژوهشِ جدّی دارد. در این مورد رویکرد به *شاهنامه* و فرهنگ‌ها بسنده نیست. به گمان من باید متن‌های حماسی و پهلوانیِ دیگر، از نوع *گرشاسب‌نامه*، *بهمن‌نامه*، *داریاب‌نامه*، *سمک‌عیار* و جز آن‌ها را نیز با این دید بررسی کرد. متن‌های نثرنگاشته چه بسا بیش‌تر و بهتر از متن‌های شعری در این باب داده به دست دهند. نمونه‌ای که آقای کزازی از نظامی آورده‌اند با این مضمون که "از پی برنشستِ خاصِ شاه اسبانِ نر در آرزویِ خصی شدن‌اند، باز برمی‌گردد به اسبِ سواریِ ویژه‌ی شاه که ناگزیر می‌باید رام باشد. این وصف به‌ضرورت به اسبِ جنگی برنمی‌گردد که، گمان می‌کنم، می‌باید، بنا به همان بیتِ فردوسی که پیش از این آوردم، چموش و پرخاشگر باشد. به نظر می‌رسد که "اسبِ جنگی"، و همچنین در جایی "اسبِ نبرد"، که فردوسی از آن نام می‌برد، می‌باید فرقی با اسبِ سواری داشته باشد.

آقای دوستخواه در پاسخِ مسأله‌ای که من در موردِ "شیرانِ اخته‌زهار" پیش کشیده‌ام (نک: بخشِ یکم این جستار) گفته‌اند که: "تعبیرِ 'شیرانِ کشیده‌زهار' جنبه‌ی تمثیلی و نمادین دارد و مقصود از آن اشاره به بیشترین اندازه‌ی نیرومندی و توش و توان است و نه خایه‌کشیدگیِ واقعی." امّا بر من هیچ روشن نیست که "اخته‌زهار" (یا "کشیده‌زهار") به معنایِ "بیشترین اندازه‌ی نیرومندی و توش-و-توان" باشد. ایشان، همچنان که آقای کزازی، نخست "اخته‌زهار" را به معنایِ حقیقیِ "خایه‌کشیده" برای اسب گرفته‌اند و سپس یک معنایِ مجازی از آن برکشیده‌اند، یعنی "نیرومند و پرتوش-و-توان"، تا نسبت دادنِ آن به شیر هم توجیه‌پذیر شود. امّا اگر نخواهیم آسان از کنارِ مسأله بگذریم، باید بکوشیم تا همه‌ی پرسش‌ها طرح و ابهام‌ها برطرف شود.

باری، بحثِ زهار و هار همچنان گشوده است و ورودِ صاحب‌نظران در زبان‌شناسیِ تاریخی، متن‌شناسیِ ادبیاتِ حماسی و پهلوانی، زبان‌ها و گویش‌های بومی، و همچنین اسب‌شناسی را می‌طلبد. نکته‌ی آخرینی که به نظر‌ام می‌رسد این است که با توجه به معنایِ گردن برای "هار" که در ترکیبِ "آخته‌هار" با شاهی از *شاهنامه* در فرهنگِ جهانگیری آمده است (گزید از سواران برون از شمار / بر آن بادپایانِ آخته‌هار)، با توجه به این که "آخته" به معنایِ افراخته هم آمده است (نک: *لغت‌نامه*) این ترکیب را می‌توان به معنایِ

"کشیده گردن" یا افراخته گردن" هم گرفت که برای اسبان جنگی و نیز شیرانِ نر در هنگام حمله درست است. البته، نخست باید چندو-چونِ معنای "هار" در متن شاهنامه روشن شود.

آقای ملایری همچنین لطف کردند و با آقای کاوهی فرّخ نویسندهی کتاب *Sassanian Elite Cavalry*، از راه مترجم فارسی کتاب، تماس گرفتند و در باب این مسأله در دورهی ساسانی از ایشان پرسش کردند. آقای فرخ در پاسخ کوتاهی نوشته اند:

- > I have never heard of such a thing.
- > First, Iranians revered the horse and its prowess.
- > Second, Iranians did not believe in "breaking" the horse too much
- > (i.e. too much discipline) and believed that battlefield discipline
- > was to be cultivated through training that made man and horse
- > practically one (a Scythian concept which may be the basis of the
- > Greek Centaur myth)...

در پاسخ ایشان نکتهی باریکی هست که در این بحث می‌تواند راهنما باشد، و آن این که در آن دوران به اسب زور نمی‌آوردند تا رام شود، بلکه اسب و چالاکی آن را ارج می‌نهادند و آن را برای میدان جنگ چنان می‌پروردند که در آن اسب و سوار یگانه باشند (مانند گمانی که سکاها از این رابطه داشتند و چه بسا پایهی اسطورهی یونانی کنتاوروس -- به عربی، قنطورس -- باشد [که نام یک صورت فلکی ست که شمایل آن را به صورت اسب و سوار یکپارچه در نظر آورده اند.]

دوست نادیده‌ای از کردستان، آقای کاوان، هم، با رجوع به فرهنگ کردی فارسی، در ایمیلی آورده اند که زار (*zār*) در کردی به معنای "موی زهار" و "زها" (*zahā*) به معنای زائیدن، زاینده (زائو)، و شرمگاه مادینه یا فرج است. این شاهد باز نشانهی آن است که ستاک‌های زه- و زا(ی)- در زبان‌های ایرانی به مادینه بازمی‌گردد نه نرینه.